



Interpretation the Foundations of Civilization with a Realism Approach in the Scope of Science And Philosophy (with emphasis on Allameh Tabatabaei's point of view)

Eslam Rajabi ¹ | Alireza Ghaemina ²

Abstract

The formation of a civilization, in addition to the need of societies to provide the components of a desirable life in various economic, political and cultural dimensions, requires strong intellectual and theoretical supports. Discovering and designing macro goals, realistic interpretation and explanation of existence and life engineering of societies in different dimensions is not possible without this support. Meanwhile, a realistic attitude towards existence and human knowledge are considered as strategic and essential components in providing this intellectual and theoretical system. Unrealistic approaches will not be able to engineer and create a civilized system structure and discover and design big goals. Allameh Tabatabaei's philosophical realism proves the external world with arguments such as considering science as natural to the external world and using the principle of causality to prove the external world, and in the epistemological dimension, by explaining the relationship between acquired and present knowledge and referring acquired sciences to the present. It proves the process of acquiring knowledge in accordance with reality. On the other hand, it is claimed in scientific realism; The theoretical identities assumed in scientific theories tell about the real world and the world is the way scientific theories explain it. This article seeks to examine these two streams in order to prove their claims..

Keywords: Realism, Ontology, Instrumentalism, Civilization, Science.

1. Corresponding Author: Ph.D. student of Hikmat Ta'alieh, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran. Rajabi6213@yahoo.com
2. Associate Professor, Department of Epistemology, Research Institute of Islamic Culture and Thought, Qom, Iran.



بازخوانی بنیان‌های تمدنی با رویکرد واقع‌گرایی در قلمرو علم و فلسفه (با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبائی)

اسلام رجبی^۱ | علیرضا قائمی‌نیا^۲

چکیده

شکل‌گیری یک تمدن علاوه بر وجود نیازمندی‌های جوامع به تأمین مولفه‌های یک زندگی مطلوب در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، نیازمند پشتوانه‌های فکری و نظری قوی است. کشف و طراحی اهداف کلان، تفسیر و تبیین واقع‌بینانه هستی و مهندسی حیات جوامع در ابعاد مختلف، بدون این پشتوانه میسر نیست. در این میان نگرش واقع‌گرایانه به هستی و همین‌طور معرفت‌انسانی، از مولفه‌های راهبردی و اساسی در تأمین این نظام فکری و نظری به شمار می‌آید. رویکردهای غیرواقع‌گرایانه، امکان مهندسی و ایجاد ساختار نظامند تمدنی و کشف و طراحی اهداف کلان را نخواهند داشت. رئالیسم فلسفی علامه طباطبائی با استدلال‌هایی همچون فطری دانستن علم به عالم خارج و همین‌طور استفاده از اصل علیت به اثبات عالم خارج می‌پردازد و در بعد معرفت‌شناختی نیز با تبیین ارتباط میان معرفت‌های حصولی و حضوری و ارجاع علوم حصولی به حضوری، فرآیند دستیابی به معرفت مطابق با واقع را اثبات می‌کند. از سوی دیگر در رئالیسم علمی ادعا می‌شود؛ هویت نظری مفروض در نظریه‌های علمی، از عالم واقع حکایت می‌کنند و عالم همان‌گونه است که نظریه‌های علمی آن را تبیین می‌کنند. این مقاله در پی بررسی این دو جریان در جهت اثبات دعاوی خود است.

کلیدواژه‌ها: واقع‌گرایی، هستی‌شناسی، ابزارانگاری، تمدن، علم

۱. نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری حکمت متعالیه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران

Rajabi6213@yahoo.com

۲. دانشیار، گروه معرفت‌شناسی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ایران

مقدمه

خرد ورزی و فلسفه بعنوان ابزاری مفهومی برای ایجاد هماهنگی و سازگاری میان نظر و عمل و سامان‌دهی یک نظام فکری، نقشی اساسی در پیشبرد یک تمدن به سوی اهداف مورد نظر خود دارد. چنین نظام فکری هماهنگ و منسجمی، ابزار دقیقی برای هر گونه تولید دانش و صنعت درون چارچوب یک تمدن و بستر مناسبی برای مواجهه فعال یک تمدن با تمدن‌های دیگر را ایجاد می‌کند (عبدی، ۱۴۰۱: ۱۲۱). در این میان قوت مبانی نظری علی‌الخصوص اصول فلسفی مرتبط با یک تمدن و فرهنگ، موجب شکوفایی و تاثیرگذاری آن فرهنگ و تمدن خواهد شد (داوری اردکانی، ۱۳۸۴: ۱). اگر پایه‌های فکری و فلسفی یک تمدن در برابر امواج شکاکیت و نسبی‌گرایی لرزان باشد، دستیابی به تمدن در تراز نیازهای حقیقی انسان هدفی دست‌نیافتنی خواهد بود. واقع‌گرایی در فهم و تفسیر عالم از اساسی‌ترین مؤلفه‌های مبنایی در میان اندیشمندان بزرگ بوده است. تقابل دو جریان واقع‌گرا و ناواقع‌گرا به گواهی اسناد مکتوب به یونان باستان می‌رسد و در دوره‌های مختلف با اشکال مختلف بروز و ظهور داشته است.

واقع‌گرایی در حوزه‌های مختلفی از قبیل فلسفه، علم، هنر، سیاست و دین مورد بحث و بررسی اندیشمندان بوده است. از آنجا که علم و دانش از پایه‌های اساسی هر تمدنی به شمار می‌رود، رویکردهای مختلف به علم و دانش آثار مهمی در تمدن‌ها دارد. این تأثیرگذاری هم در پیدایش یک تمدن و هم در ساختار و برون‌دادها و هم ترسیم نقشه راه و طراحی جوامع و اهداف آنها مشهود خواهد بود. در این میان خود علم و دانش نیز دارای جریان‌ها و رویکردهای مختلفی است که پذیرش هر کدام از آنها جهت-گیری‌های متفاوتی در ساختار تمدنی جوامع ایجاد خواهد کرد. از مهمترین رویکردهای درونی جریان علم و دانش، رویکرد واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی است. ثمره‌ی واقع‌گرایی متفاوت از غیرواقع‌گرایی است. اگر یک تمدن با رویکرد واقع‌گرایانه به دانش و معرفت و یافته‌های انسان بنا شود در ساختار تمدنی، جامعه‌سازی، فرهنگ‌سازی و سبک هدایت و مدیریت انسان راهبردهای مبتنی بر واقعیات اتخاذ خواهد کرد و سرنوشت انسان بر اساس آن معین خواهد شد و اگر غیرواقع‌گرایی محور بنای یک تمدن باشد، هیچ امری مبتنی بر واقعیت استوار نخواهد شد و سرنوشت نامعلومی در انتظار چنین جوامعی خواهد بود. مهمترین نتیجه و حاصل این دو رویکرد اختلاف در مطلق یا نسبی دانستن معرفت‌ها است که لوازم مهمی در

ساختار، اصول و ارزش‌های حاکم و اهداف و ثمرات یک جامعه و تمدن دارد. در ادامه مولفه‌های اساسی واقع‌گرایی، با تاکید بر دیدگاه واقع‌گرایانه علامه طباطبایی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

پیشینه تحقیق

رنالیسم (realism) در لغت به معنای واقع‌نگری و واقع‌بینی است (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۳۹۸)؛ و (real) به معنای واقعی، واقع، موجود و حقیقی است (همان، ص ۱۳۸۹). رنالیسم از واژه «real» اخذ شده است که مشتق شده از واژه لاتین «res» به معنای شیء است و «reality» به معنای اشیای واقعی یا واقعیت است. واقع‌گرایی نوعاً متضمن مفهوم حقیقت و صدق است (چالمرز، ۱۹۸۲: ۱۷۳).

رنالیسم در معنای عام خود بر وجود عالم مستقل از ذهن انسان دلالت دارد، یعنی وجود عالم وابسته به ذهن انسان نیست، انسان موجود باشد یا نباشد، هستی، به صورت مستقل از او تحقق دارد و به عبارتی عالم عین از عالم ذهن مستقل است. رنالیسم در فلسفه مقابل ایدئالیسم قرار می‌گیرد؛ ایدئالیسم به این معناست که عالم، مستقل از ذهن نیست بلکه وابسته به انسان است. رنالیسم در عرصه‌های مختلف دانش معانی خاصی به خود گرفته است هر چند مفهوم محوری خود یعنی واقعیت داشتن را حفظ کرده است، در اخلاق به معنای واقع‌نمایی گزاره‌های اخلاقی معنا می‌شود، در هنر مقابل تخیل‌گرایی هنری قرار می‌گیرد، در سیاست به معنای ارزیابی واقعیت در انجام عمل سیاسی با استفاده از امکانات موجود مطرح می‌شود (بیات و دیگران، ۱۳۸۱: ۲۹۰ - ۲۹۲).

سوفسطائیان، ایدئالیسم افلاطون، نومیالیست‌ها در قرون وسطی، ایدئالیسم بارکلی و امروزه ابزارانگاری علمی از جمله این جریان‌ها هستند. مدعای هر یک از این نحله‌های فکری متفاوت از دیگری است. ایدئالیسم افلاطونی یک جریان رقیب رنالیسم در یونان باستان است و ادعا می‌کند اشیاء محسوس، متغیر، جزئی و فانی‌اند، در مقابل آنچه دارای وجود لایتغیر، کلی و باقی است «ایده» یا «مثال» است. افلاطون وجود اشیاء محسوس را انکار نمی‌کند بلکه می‌گوید نمونه کامل این اشیاء همان مثال‌ها هستند. درک جزئیات به صورت استقلالی صورت نمی‌گیرد بلکه در ابتدا باید کلیات درک شوند و در سایه آن جزئیات درک شوند. در نظر افلاطون موضوع معرفت امری

کلی است و جزئیات، موضوع عقیده هستند؛ بنابراین ایدئالیسم افلاطون به معنای این است که یک جهان معقول که برتر و اصل جهان محسوس است وجود دارد. نکاتی که از دیدگاه افلاطون به دست می‌آید:

- افلاطون عالم خارج از ذهن و نفس را می‌پذیرد.
- حقیقت عالم همان عالم معقول یا عالم مثال است.

بنابراین ایدئالیسم افلاطون اعتقاد به عالم مثل است و به معنای انکار عالم مادی یا عالم ورای ذهن نیست؛ و در واقع افلاطون در طیف اندیشمندان رئالیست قرار می‌گیرد. علامه طباطبائی در این زمینه می‌فرماید: همچنین طایفه دیگر از فلاسفه که عالم را به حسب روش علمی از دو سنخ مختلف مادی و مجرد مؤلف دانسته و به حسب روش عملی به تنزه از عالم مادی فانی و ارتقاء و انجذاب به عالم عقلی باقی دعوت می‌کنند، چنانکه از امثال «هرمس و بلیناس و فیثاغورس و افلاطون و افلوپین» نقل کرده‌اند. نباید اینان را منکر واقعیت شمرد و «پدران ایدئالیسم» نامید زیرا اینان به حکم دانش و بینش، دوستان حقیقت و شیفتگان واقعیت بوده و آرزویی به جز تکمیل علم و عمل و خدمتگزاری انسانیت نداشته و پایه این کاخ با عظمت را گذاشته‌اند (طباطبائی، ۱۳۸۷: ۴۱). در مقابل واقع‌گرائی، رویکرد غیرواقع‌گرائی قرار دارد که طیف‌های مختلفی از قبیل سوفیسم، شک‌گرائی، نسبی‌گرائی، ایده-آلیسم، لادری‌گری و ابزارانگاری علمی را شامل می‌شود. برخی از نحله‌های غیر واقع‌گرائی، همچون سوفیسم، هم به لحاظ هستی‌شناختی و هم به لحاظ معرفت‌شناختی ضد واقع‌گرا هستند و برخی دیگر به لحاظ هستی‌شناختی واقع‌گرا هستند. یعنی وجود عالم خارج مستقل از ذهن را می‌پذیرند ولی به لحاظ معرفت‌شناختی ضدواقع‌گرا به شمار می‌آیند. و شناخت عالم خارج را همان‌گونه که هست غیر ممکن می‌دانند. کانت از فلاسفه غرب را می‌توان در این گروه جای داد.

از میان فلاسفه اسلامی، علامه طباطبائی بصورت ویژه در این موضوع ورود کرده‌اند و با رویکردی رئالیستی به تبیین دیدگاه‌های خویش پرداخته‌اند. رویکرد رئالیستی علامه در امتداد حکمت صدرائی قرار دارد و مبتنی بر اصول هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی ویژه خود می‌باشد. از جمله اصول هستی‌شناختی ایشان می‌توان به امور زیر اشاره کرد:

اولین و مبنائی ترین اصل رئالیسم، تحقق اصل واقعیت است. علامه طباطبائی (ره) تحقق اصل واقعیت را غیر قابل تردید می داند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ص ۱۳) و معرفت به این اصل را مبتنی بر علم حضوری می داند. (طباطبائی، ۱۳۸۷: ۲۷۸).

وجود عالم خارج و مستقل از ذهن (طباطبائی، مطهری، ۱۳۸۰، جلد ۶: ۷۵) اصالت وجود و اعتباریت ماهیت (طباطبائی، ۱۳۸۲: ۱۵) و امور دیگری از قبیل تشکیکی بودن مراتب وجود و اصل علیت از مشخصه های هستی شناسی ایشان می باشد.

از اصول معرفت شناختی ایشان می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- امکان دستیابی به معرفت یقینی و نفی شک گرائی و نسبی گرائی (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۲۷۲)
- کاشفیت علم و معرفت از واقع (طباطبائی، بی تا: ۴۱)
- تقسیم معرفت به حضوری و حصولی
- مبنای گرائی معرفت شناختی (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۲۷۱)
- ابتدای علوم حصولی به علوم حضوری (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۲۷۱)

و اموری از قبیل تقسیمات علم حصولی، مراتب ادراک، اتحاد عالم و معلوم و مادی نبودن ادراک از دیگر موضوعات مطرح در رویکرد رئالیستی علامه در معرفت شناسی می باشد. در هستی شناسی دو پرسش اساسی مطرح می شود، اول اینکه وجود چیست؟ و دوم اینکه چه اموری وجود دارند؟ علامه طباطبائی وجود عالم را امری فطری و بدیهی می داند. در مؤلفه معرفت شناختی، چیستی معرفت، امکان دستیابی به معرفت، واقع نمائی معرفت مورد توجه قرار می گیرد، از نظر ایشان معرفت حقیقی علم و یقین مطابق با واقع است و دستیابی به معرفت امری ممکن است.

در علوم تجربی از واقع گرایی با عنوان واقع گرایی علمی یاد می شود. واقع گرایی علمی دیدگاهی است که بر اساس آن؛ نظریه های علمی موفق و تأیید شده ای حاوی مفاهیم نظری (ترم های تئوریک) واقعاً به هویات و امور مشاهده ناپذیر ارجاع می دهند، به عنوان مثال وقتی واژه الکترون و اصطلاحات دیگری که در نظریه های علمی موفق، مورد استفاده قرار گرفته باشد، در خارج نیز واقعاً وجود دارند و مستقل از اذهان ما هستند. رئالیسم علمی با رقیب سرسختی چون ابزارانگاری روبروست که در برابر استدلال هایش به برتری دست نیافته است، مهم ترین استدلال رئالیست ها،

برهان «معجزه که نیست» می‌باشد که خود با مشکلاتی از قبیل آشکار شدن نادرستی برخی از نظریات علمی مورد پذیرش دانشمندان مواجه است. تعدد مکاتب فلسفه علم واقع‌گرا که همدیگر را مورد نقد قرار می‌دهند از دیگر مشکلات رئالیسم علمی است. رئالیسم علمی به‌عنوان دیدگاهی فلسفی، باید از مبانی قوی فلسفی برخوردار باشد که با حاشیه‌نشینی عقل و روی آوردن به تئوری‌هایی از قبیل «استنتاج از راه بهترین تبیین» نمی‌توان به این مهم دست یافت.

رئالیسم علمی خود دیدگاهی فلسفی است، ولی چون در محدوده نظریات علمی تجربی مطرح می‌شود به رئالیسم علمی موسوم شده است. واقع‌گرایی علمی متضمن سه نوع التزام فلسفی است:

■ وجود جهانی مستقل از ذهن که شامل اشیاء مشاهده‌پذیر و مشاهده‌ناپذیر است (هستی‌شناختی).

■ بهترین نظریه‌های علمی صادق‌اند و هویات مشاهده‌ناپذیر واقعاً وجود دارند (معرفت‌شناختی).

■ هر آنچه نظریات علمی می‌گویند مدلول‌هایش به‌صورت تحت‌اللفظی در خارج وجود دارد (معناشناختی).

در مقابل، کسی که یکی از التزامات فوق را نفی کند ضد واقع‌گرای علمی یا ابزارگرا خوانده می‌شود. یکی از مهم‌ترین براهین واقع‌گرایی علمی برهان «معجزه که نیست» می‌باشد این برهان می‌گوید؛ اگر نظریه‌های علمی هویات مشاهده‌ناپذیر و فرآیندهای موجود در پس آنچه مشاهده می‌کنیم را به‌درستی توصیف نمی‌کردند، این موفقیت‌ها به اموری معجزه‌آمیز تبدیل می‌شدند. از نظر پاتنم، بهترین تبیین برای موفقیت نظریه‌های علمی، واقع‌گرایی است؛ زیرا اگر واقع‌گرایی را نپذیریم، باید برای علت توفیق نظریه‌های علمی به اموری همچون معجزه متوسل شویم. (Putnam, 1976).

لاری لائودن (۱۹۴۱) یکی از چهره‌های مطرح ابزارانگاران، در پاسخ به استدلال «معجزه که نیست» اظهار می‌کند که اگر به تاریخ علم رجوع کنیم بسیاری از نظریات علمی را می‌بینیم که در زمان خود جزو بهترین نظریه‌های علمی بوده‌اند ولی با گذشت زمان و مطرح شدن نظریه‌های جدید، بطلان آن‌ها ثابت شده است، لائودن فیلسوف علم آمریکایی، بیش از ۳۰ نظریه علمی نام می‌برد که در علوم مختلف و در دوران‌های مختلف پذیرفته شده بودند ولی همگی آن‌ها اکنون

نادرست شمرده می‌شوند (آکاشا، ۱۳۹۱: ۸۵). بنابراین بهترین نظریه‌های فعلی نیز ممکن است با گذر زمان سرنوشتی همچون این نظریات باطل شده، داشته باشند. چراکه با استفاده از استقراء، مجاب هستیم که نظریه‌های جدیدی جایگزین نظریه‌های فعلی خواهند شد، زیرا تضمینی برای دائمی بودن نظریه‌های فعلی وجود ندارد. بر این اساس هویات مشاهده‌ناپذیری مانند کوارک، اتم و... در آینده مرجعی نخواهد داشت از این استدلال به استدلال فرا استقراء بدبینانه یاد می‌شود که توسط لائودن ارائه شده است (لیدیمن، ۲۰۰۲: ۲۸۱).

به‌طور کلی اشتراکات رئالیسم فلسفی و رئالیسم علمی را در مستقل دانستن عالم خارج از ذهن، امکان معرفت به آن و دیدگاه تطابقی صدق می‌توان دانست؛ و در این راستا در مقابل جریان سوفسطائی و ایدئالیسم قرار می‌گیرند که منکر عالم خارج و مستقل از ذهن هستند. تفاوت این دو دیدگاه نیز به قلمرو آن‌ها برمی‌گردد. به این معنا که رئالیسم فلسفی نسبت به کل هستی ادعا دارد و ادله آن همه هستی را در برمی‌گیرد ولی رئالیسم علمی در محدوده امور مشاهده‌ناپذیر و تجربی مطرح میشود و در نتیجه ادله آن نیز در همان حوزه خواهد بود. تفاوت یا اختلاف دیگر رئالیسم فلسفی و رئالیسم علمی در مؤلفه معناشناختی یا دیدگاه تطابقی صدق است. در رئالیسم فلسفی صدق یک نظریه در صورتی است که با واقع مطابق باشد ولی در رئالیسم علمی معنای دیگری از صدق با عنوان «صدق تقریبی» پذیرفته شده است. به این معنا که نظریه‌های علمی موفق، تقریباً صادق هستند، یعنی از نظریات پیشین بهتر به توصیف عالم می‌پردازند (قائمی‌نیا در: رئالیسم، ۱۳۹۳: ۶۵)

رئالیست‌های علمی و ابزار انگاران در این نکته که نظریات علمی در قلمرو امور مشاهده‌پذیر با واقع سروکار دارند هم‌داستان‌اند، اینکه اموری تحقق دارند و می‌توان آن‌ها را مورد شناسایی قرار داد. در فلسفه اسلامی نیز در اصل ادعا که اموری وجود دارند و می‌توان آن‌ها را شناخت، اتفاق نظر وجود دارد، و در این بخش نزاعی نیست، نزاع وقتی شروع می‌شود که قلمرو مدعا از امور مشاهده‌پذیر به امور مشاهده‌ناپذیر تغییر می‌کند یعنی در مقیاس زیر اتمی و نظریه‌هایی که امور مشاهده‌ناپذیری چون ژن، ویروس، الکترون، ملکول و... را مفروض الوجود در نظر می‌گیرند. رئالیسم علمی ادعا می‌کند امور مشاهده‌ناپذیر وجود دارند و می‌توان آن‌ها را مورد شناسایی قرار داد ولی ابزار انگاران حداقل یکی از دو ادعای فوق را انکار می‌کنند و معتقدند الفاظ و

نظریات دال بر امور مشاهده‌ناپذیر فقط ابزاری برای پیش‌بینی‌های علمی هستند و شواهدی از تاریخ علم برای درستی دیدگاه خود ارائه می‌کنند. بخش قابل توجهی از انگیزه ضد رئالیست‌ها از این باور ناشی می‌شود که ما در عمل نمی‌توانیم درباره بخش مشاهده‌ناپذیر واقعیت، به معرفت دست یابیم؛ به عبارت دیگر، این بخش از جهان در ورای افق توانایی انسان قرار دارد. از این دید، محدودیت‌های معرفت علمی از قابلیت‌ها و توانایی‌های ما در مشاهده ناشی می‌شود (فطورچی، ۱۳۹۳: ۲۹۵).

چیستی علم

علم در لغت به معنای دانستن و یقین کردن آمده است (معین، ۱۳۶۰: ۲۳۴۲). البته مفهوم علم، بدیهی است و نیازی به تعریف و توضیح ندارد، فقط می‌توان به تعبیر علامه طباطبائی اخص خواص آن را به عنوان تعریف از آن ذکر کرد از قبیل این عبارت که؛ علم یعنی حصول امر مجرد از ماده برای امر مجرد دیگر، زیرا مجرد بودن (در برابر مادی) از اخص خواص علم است (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۲۵۹).

آنچه امروز در مجامع علمی و اصطلاح دانشمندان به عنوان علم شناخته می‌شود، علم به معنای ساینس (Science) است. علم (Science) به دانش‌هایی گفته می‌شود که برگرفته از حس و تجربه باشند از نگاه تجربه‌گرایان، علم، عالی‌ترین شکل معرفت اصیل و یا حتی یگانه مصداق آن است. در قرن بیستم فلاسفه تجربه‌گرا (پوزیتیویست‌ها) سعی وافری داشتند تا میان علم (science) در مقام معرفت انسانی از قبیل دین، متافیزیک و... خط فاصل روشنی بکشند و علم را از شبه‌علم (دین، متافیزیک) جدا سازند. تلاش این دسته از فلاسفه جهان بینی تجربی و پوزیتیویستی را پدید آورد و در شکل‌گیری تمدن معاصر غرب موثر واقع شد.

دیدگاه تجربه‌گرایانه (پوزیتیویستی) علم ویژگی‌هایی دارد که عبارت‌اند از:

- ذهن انسان همچون لوح سفیدی است که شناخت خود از جهان را از طریق تجربه به دست می‌آورد.
- معرفت اصیل به کمک تجربه (مشاهده یا آزمایش) آزمون‌پذیر است.
- ادعای غیرتجربی درباره‌ی هستی از قلمرو علم بیرون گذاشته می‌شود.

- قوانین علمی، گزاره‌هایی در مورد الگوهای عام و تکرار شونده تجربی می‌باشند.
- تبیین علمی یک پدیده یعنی اینکه آن پدیده‌ی مذکور، نمونه‌ای از قانون علمی است.
- اگر تبیین یک پدیده، یعنی آن پدیده، نمونه‌ای از قانون عام است، پس پیش‌بینی هم امکان دارد (تناسب تبیین و پیش‌بینی).
- عینیت علمی متکی به تفکیک صریح گزاره‌های واقعی (آزمون‌پذیر) از داروهای ارزشی (ذهنی) است (بتون و دیگران، ۲۰۰۱: ۳۸).

دیدگاه‌های پوزیتیویست‌ها به صورت مبنایی و روشی مورد انتقادات فراوان قرار گرفت. ولی با این وجود تأثیرات عمیق خود را در علم جدید بر جای گذاشت: از جمله تعریف علم (science) که همان علوم مبتنی بر حس و تجربه به عنوان میراث پوزیتیویسم باقی مانده است.

اصطلاح پوزیتیویسم از واژه (positive) اخذ شده است؛ که به معنای مثبت، قطعی و معین هست. اگوست کنت (۱۷۹۷-۱۸۵۷) در قرن نوزدهم این مکتب را پایه‌گذاری کرد. او سه مرحله برای جوامع بشری تعریف می‌کرد؛ مرحله الهیاتی، مرحله متافیزیکی، مرحله علمی. در مرحله علمی مردم پدیده‌ها را با توسل به امور ماورائی و خدا و ارواح تبیین می‌کردند. در مرحله متافیزیکی امور با فلسفه و متافیزیک یعنی چرایی وقوع پدیده‌ها تبیین می‌شود؛ و در مرحله سوم که مرحله علمی است پدیده‌ها و حوادث عالم با تجربه و علم و پیش‌بینی پدیده‌ها تبیین می‌شود.

پوزیتیویسم منطقی در واقع نسخه اخیر پوزیتیویسم است. آن‌ها علاوه بر آموزه‌های محوری پوزیتیویسم قرن نوزدهم که یگانه مبدأ معرفت‌های معتبر را تجربه‌های حسی و روش ریاضی می‌دانستند معیار تحقیق پذیری را نیز بر آن افزودند (بیات و دیگران، ۱۳۸۱: ۹۸). جریان پوزیتیویستی در واقع شکل افراطی تجربه‌گرایی بود. ریشه‌های این جریان را می‌توان تا قرن هفدهم پیگیری کرد و به دوره روشنگری و به آمپریست‌های انگلیسی افرادی همچون فرانسیس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶)، جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) و دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) منتسب ساخت.

میراث بجای مانده از پوزیتیویسم مبنی بر انکار معناداری امور غیر تجربی، خود را در لابه‌لای علوم تجربی به انحای مختلف نشان می‌دهد، پس از آنکه امور غیر تجربی اعم از علوم عقلی و معارف دینی به دلیل غیر تجربی بودن مورد انکار قرار گرفت و به عنوان شبه‌علم از آن‌ها یاد شد. نوبت به مفاهیم نظری مورد استفاده علوم تجربی رسید که مصادیق آن‌ها معیار فوق، یعنی تجربی

بودن را نداشتند. و با مبانی پوزیتیویستی سازگار نبودند، با ظهور مکانیک کوانتوم و نظریه‌های جدید علمی که از مفاهیم نظری سرشار بودند، روزه‌روز نظریه‌های علمی از فهم عرفی تجربی که مورد دفاع پوزیتیویست‌ها قرار داشت فاصله گرفت، از جمله این نظریه‌ها علاوه بر مکانیک کوانتوم، نسبت عام اینشتین بود که فهم علمی و گفتمان علمی درباره‌ی زمان، مکان، ماهیت ماده را از تجربه‌ی روزمره دور کرد (لیدمن، ۲۰۰۲: ۱۶۶)

پوزیتیویست‌ها در مواجهه با این پدیده دو راهبرد در پیش گرفتند:

■ انکار معناداری ترم‌های تنوریک

■ تحویل‌گرایی تجربی، یعنی مفاهیم نظری را به امور مشاهده‌پذیر تعریف کنیم.

از سوی دیگر پیدایش مکاتب جدید در عرصه فلسفه علم همچون مکتب اجتماعی علم که نظریه‌های علمی را نیز در درون پارادایم‌ها قابل تعریف می‌دانست، موضوع مفاهیم نظری علم را به یکی از مهم‌ترین چالش‌های فلاسفه علم تبدیل کرده بود. با توجه به این پیشینه درباره‌ی مفاهیم نظری، در نیمه‌ی دوم قرن بیستم جریانی در فلسفه‌ی علم با عنوان رئالیسم علمی ظهور کرد که مدعی بود هویت مشاهده‌ناپذیر واقعاً در خارج تحقق دارند و مستقل از اذهان انسان‌ها هستند و می‌توان آن‌ها را شناخت. با توجه به پیدایش و تاثیرگذاری جریان‌های فوق، تمدن معاصر غربی بر بنیان‌های تجربی بنا نهاده شد که از پیامدهای آن حذف مفاهیم و آموزه‌های دینی و فلسفی از دخالت در تصمیمات راهبردی و اساسی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی است که نتیجه آن حذف یا کم‌رنگ شدن این مفاهیم و آموزه‌ها در زندگی و روابط اجتماعی انسان عصر حاضر است. در این میان چالش اساسی تمدن‌های مختلف مبتنی بر آموزه‌های دینی با تمدن نوین غربی، ناسازگاری باورها، ارزش‌ها و رفتارهای برآمده از این دو نوع رویکرد است. تمدن‌های مبتنی بر ادیان عمدتاً، بر پایه واقع‌گرایی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، باورها و ارزش‌های موجود در جامعه را اموری مبتنی بر واقعیت می‌دانند، در حالی که بر اساس رویکرد غیرواقع‌گرایی، باورها و ارزش‌ها اموری نسبی و فاقد مبنای واقعی هستند.

رنالیسم هستی شناختی

هستی‌شناسی، علم مطالعه جهان یا به عبارتی علم مطالعه وجود است. در رنالیسم هستی‌شناسی مسئله اصلی اثبات عالمی مستقل از ذهن و بررسی ویژگی‌های آن است. دو پرسش اساسی درباره هستی مطرح است که بحث و تحقیق پیرامون آن‌ها مباحث هستی‌شناسی را شکل می‌دهد. سؤال اول این است که هستی یا وجود چیست؟ و سؤال دوم اینکه چه چیزهایی در عالم وجود دارند؟ پس از پاسخ گوئی به دو سؤال فوق نزاع دیگری در رنالیسم هستی‌شناختی رخ می‌نماید، آیا هستی مستقل از ذهن است یا وابسته به ذهن است؟ رنالیسم طرفدار استقلال هستی، از ذهن انسان است و مدعی است؛ انسان موجود باشد یا نباشد هستی تحقق دارد. طرف دیگر این نزاع ایدئالیسم است که منکر وجود مستقل عالم از ذهن است.

رنالیسم فلسفی

از ویژگی‌های رنالیسم متافیزیکی یا فلسفی این است که گستره و قلمرو مورد مطالعه، طبقه‌بندی و احکام آن کل هستی را در برمی‌گیرد. از پایین‌ترین مراتب وجود تا بالاترین سطح و به عبارتی از ماده تا فرا ماده را در برمی‌گیرد. از حیث روش شناختی نیز رنالیسم فلسفی متفاوت از سایر انواع رنالیسم است، بدین معنا که رنالیسم فلسفی برای اثبات دعاوی خود از روش عقلی بهره می‌گیرد و مبتنی بر برهان و استدلال و روش قیاسی است و این روش در سایر انواع رنالیسم هر چند ممکن است در مواردی استفاده شود، ولی بالاصاله به رنالیسم فلسفی اختصاص دارد.

در نحوه ارتباط رنالیسم فلسفی با انواع رنالیسم می‌توان ادعا کرد رابطه عموم و خصوص مطلق از حیث اثبات مبادی تصدیقی برقرار است، بدین معنا که انواع رنالیسم از جمله رنالیسم علمی در اثبات مبادی تصدیقی خود وابسته به رنالیسم فلسفی هستند. به‌عنوان مثال یک دانشمند تجربی زمانی می‌تواند از واقع‌نمایی نظریات علمی دفاع کند که قبل از آن رنالیسم متافیزیکی، حداقل از حیث هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی را پذیرفته باشد؛ بنابراین وقتی کسی می‌خواهد از درستی یا نادرستی نظریه جاذبه زمین نیوتن صحبت کند باید ملتزم به رنالیسم فلسفی باشد، زیرا در غیر اینصورت ادعای او با اعتقاد او ناسازگار خواهد بود. پوزیتیویست‌های منطقی چنین دیدگاهی را

اتخاذ کرده بودند، آن‌ها گزاره‌های غیر تجربی را بی‌معنا می‌دانستند غافل از اینکه این ادعا، خود گزاره‌ای غیر تجربی بود.

رنالیسم معرفت‌شناختی

رنالیسم معرفت‌شناختی مستند به معرفت‌شناسی است. در رنالیسم معرفت‌شناختی مسئله اصلی این است که آیا می‌توان معرفتی حقیقی از جهان به دست آورد؟ رنالیسم معرفت‌شناختی بر امکان به دست آوردن معرفت مطابق با واقع تأکید می‌کند. رویکرد مقابل این دیدگاه جریان شکاکیت و نسبی‌گرایی است که بر اساس آن هیچ معرفت یقینی و مطلق وجود ندارد. ادعای جریان شکاکیت و نسبی‌گرایی معرفتی، ادعایی خود متناقض است. به این صورت که در این دیدگاه‌ها بصورت یقینی و مطلق ادعا می‌شود که هیچ معرفت یقینی و مطلق وجود ندارد.

رنالیسم علمی

دیدگاهی که مدعی است نظریات علمی و همین‌طور واژه‌های نظری که بر امور مشاهده‌ناپذیر دلالت دارند، مطابق با واقع هستند. و جهان همان‌گونه هست که نظریه‌های علمی توصیف می‌کنند. در مقابل دیدگاه رنالیسم علمی، دیدگاه ابزارانگاری قرار دارد. ادعای اصلی این دیدگاه این است که مفاهیم نظری به کاررفته در نظریه‌های علمی که به امور مشاهده‌ناپذیری همچون الکترون، میدان، مولکول، موج و... ارجاع می‌دهند، مابازائی در خارج ندارند، بلکه صرفاً به‌عنوان ابزاری برای تبیین و پیش‌بینی علمی به کار می‌روند. در نتیجه خود نظریه‌های علمی حاوی مفاهیم نظری نیز ابزاری بیش نیستند و نباید انتظار داشت چنین نظریه‌هایی توصیف‌گر واقعیت باشند. هدف علم تولید نظریه‌هایی است که برای مرتبط ساختن مجموعه‌ای از وضعیت‌های مشاهده‌پذیر به مجموعه دیگر، وسایل یا ابزارهای مناسبی هستند (چالمرز، ۱۳۹۰: ۱۷۶). در توضیح رنالیسم علمی گفتیم که رنالیسم علمی دارای سه مؤلفه متافیزیکی است. مؤلفه هستی‌شناختی، مؤلفه معرفت‌شناختی و مؤلفه معناشناختی که با انکار هر کدام از این مؤلفه‌ها در طیف ابزار انگاران قرار خواهیم گرفت. ابزارانگاری با اصالت تجربه بسیار سازگار است.

سابقه این دیدگاه تا دادگاه تفتیش عقاید گاليله قابل پیگیری است. در آن دادگاه عده‌ای از کشیشان تلاش کردند ادعاهای اکتشافی گاليله درباره حرکت زمین به دور خورشید را با کتاب مقدس و اظهارات پاپ سازگار نشان دهند. و دیدگاه گاليله را به نحوی غیرواقعی توجیه نمایند. گاليله باینکه توبه کرد ولی دیدگاه ابزارانگاران دربارہ نظریه‌اش را نپذیرفت.

رنالیسم در فلسفه اسلامی

مؤلفه هستی‌شناسی را از زوایای مختلفی می‌توان مورد بررسی قرار داد. لکن از آنجا که هدف ما بررسی رویکرد رنالیستی در حوزه هستی‌شناسی است، از سه زاویه به این موضوع خواهیم پرداخت.

- تحقق اصل واقعیت: به عبارت دیگر آیا واقعیتی تحقق دارد؟
- چیستی واقعیت: یا چه چیزهایی در عالم تحقق دارد؟
- وجود عالم خارج: به عبارت دیگر آیا واقعیتی خارج از وجود مدرک در عالم تحقق دارد؟

تحقق اصل واقعیت

علامه طباطبائی در این باره معتقدند که اصل تحقق واقعیت امری بدیهی است زیرا هر انسانی قبل از هر فعلی وجود خود را امری ثابت و مسلم در نظر می‌گیرد و با این فرض است که به تعامل با عالم خارج می‌پردازد و اموری را قصد می‌کند و از اموری می‌گریزد. ایشان در کتاب نه‌ایه‌الحکمه می‌فرمایند:

«فلا يزال الواحد منّا و كذلك کلّ موجود يعيش بالعلم و الشعور، یری نفسه موجوداً واقعياً ذا آثار واقعیه» (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۱۳ و ۱۴). بنابراین تحقق اصل واقعیت یا موجود مطلق از نظر ایشان بدیهی و غیرقابل انکار است؛ و بداهت آن را به حضوری بودن آن می‌داند، یعنی ادراک و دریافت واقعیت خود، امری حضوری است و بی‌نیاز از اثبات می‌باشد. (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۲۶۴)

چه چیزهایی در عالم تحقق دارند؟

اگر بخواهیم از منظر یک انسان به هستی نظر کنیم و از رهگذر ابزار ادراکی او به حقایق موجود در عالم، علم پیدا کنیم، ناگزیریم از همه ابزارها و قوای موجود در او استفاده کنیم چرا که هر یک از ابزار ادراکی توان کشف و توصیف بخشی از عالم را بر عهده دارد. به‌عنوان مثال ادراک رنگ اشیاء فقط از طریق قوه بینائی سالم امکان‌پذیر است؛ و در مقابل، این قوه نغیاً و اثباتاً درباره وجود اشیاء غیرمادی توان مداخله ندارد. مثلاً آیا علاوه بر بدن مادی، نفس یا روح نیز وجود دارد یا نه ارتباطی به قوه بینائی ندارد؛ بنابراین برای حصول علم از بخش‌های مختلف هستی باید از همه ابزارهای موجود در وجود انسانی بهره گرفت. بدیهی است اگر به‌صورت گزینشی و با ابزارهای خاصی به سراغ شناخت عالم برویم، از منظر همان ابزار به تماشای عالم خواهیم نشست و نه عالمی که حقیقتاً تحقق دارد.

در رویکرد رئالیستی به عالم دیدگاه‌های متفاوتی ابراز شده است برخی واقعیت عالم را مساوی با ماده و جسمانیات می‌دانند و برخی دیگر واقعیت عالم را از ماده تا فرا ماده می‌دانند به عبارتی دیگر هستی متشکل از مراتبی است که یک مرتبه و جلوه آن جسمانی و مادی است که با حواس ظاهری قابل ادراک است، مراتب دیگر آن را باید با ابزارهای مختص ادراک آن مرتبه به دست آید. علامه طباطبائی، هستی یا وجود را از حیث فی‌نفسه یا فی‌غیره بودن به مستقل و رابط تقسیم می‌کند وجود مستقل همان واجب‌الوجود یا علت‌العلل است (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۳۹) و وجود رابط، عالم مخلوقات را شامل می‌شود. در تقسیمی دیگر مخلوقات یا وجودات امکانی را از حیث مادی یا غیرمادی بودن متشکل از سه عالم می‌داند. «انّ الوجود ینقسم من حیث التجرد عن الماده و عدمه الی ثلاثه عوالم کلیه: احدها عالم الماده و القوه، ثانیها: عالم التجرد عن الماده دون آثارها و یسمی عالم المثال و عالم البرزخ، وثالثها: عالم التجرد عن الماده و آثارها و یسمی عالم العقل» (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۳۹).

بدین ترتیب اموری که از راه حواس ظاهری درک می‌شوند در حوزه عالم محسوسات جای می‌گیرند. قلمرو ادراک حواس ظاهری ادراک عرضیات در مقابل جواهر اشیاء و درک تعاقب و توالی امور مادی به شرط اتصال مستقیم با امور حسی است. به عبارتی دیگر حواس ظاهری از ادراک جواهر و ارتباطات میان اشیاء ناتوان است؛ بنابراین آن قلمروی که در دسترس حواس قرار

می‌گیرد عالم مادی نامیده می‌شود. عالم مثال و عالم عقل نیز به نوبه خود با ابزارهای ادراکی خاص خود قابل ادراک‌اند و نمی‌توان با حواس ظاهری قلمرو آن‌ها را معلوم کرد.

واقع‌گرایی هستی‌شناختی

«خورشید در آسمان است»، «پرندگان مشغول نغمه‌سرائی‌اند»، «عالم خالق دارد». این گزاره‌ها و گزاره‌های بی‌شماری نظیر آن‌ها که زندگی بشر با آن‌ها گره خورده است، مورد پذیرش و باور اوست و امور خود را بر اساس آن‌ها تنظیم می‌کند. همین گزاره‌ها وقتی برای بررسی صحت و سقم، به دست یک فیلسوف سپرده شود تا به صورت مستدل و منطقی مورد تحلیل و اثبات قرار گیرد، مسئله‌ای پیچیده و مشکل و در عین حال بسیار مهم تلقی شده و سؤالات و ابهامات بی‌شماری پیرامون آن مطرح خواهد شد. این گزاره که «خورشید در آسمان است»، یقینی است یا غیر یقینی؟ از چه راهی بدان دست یافته‌ایم؟ آیا این گزاره و نمونه‌های مشابه آن، ساخته ذهن انسان نیست؟ و سؤالاتی از این قبیل که در تاریخ تفکر بشر ثبت شده است؛ بنابراین اثبات عالم خارج از ذهن آن‌گونه که در ابتدا به نظر می‌آید کار آسانی نیست و نیازمند بررسی دقیق و عالمانه است. اگر بخواهیم این گزاره‌ها را تحلیل کنیم بر تعداد سؤالاتمان افزوده خواهد شد. این گزاره که «خورشید در آسمان است» شامل چندین ادعای هستی‌شناسانه است:

- وجود خورشید
- وجود آسمان
- نسبت حکمی وجود خورشید در آسمان

اکنون سؤال این است این باورهای هستی‌شناسانه از کجا نشأت گرفته‌اند؟ از چه راهی وجود خارجی مدعای گزاره‌های دال بر اشیاء مورد نظر اثبات شده است؟ به عبارت دقیق‌تر چه استدلالی برای اثبات وجود آن‌ها در خارج به کار رفته است؟ بنابراین برای اثبات منطقی و معقول و موجه نمودن باورهای هستی‌شناسانه راهی پر فراز و نشیب وجود دارد. به طور اجمال می‌توان این پاسخ‌ها را برای سؤالات مذکور مطرح کرد:

هر آنچه از راه حواس به دست آید حقیقت دارد بسیاری از معلومات ما نیز از این راه حاصل می‌شود بنابراین در خارج وجود دارند.

با همراهی عقل و حواس عالم خارج اثبات می‌شود حواس تصورات را به ذهن منعکس می‌کند و عقل وظیفه تصدیق آن‌ها را بر عهده دارد.

- علم به عالم خارج از راه گزینه انسانی حاصل می‌شود.
- علم به عالم خارج یک معلوم فطری و بدیهی است.
- اصل علیت راهنما و مثبت عالم خارج است.

و در نهایت استدلالی زبان‌شناختی که فرض زبان خصوصی را قابل پذیرش نمی‌داند وجود زبان عمومی را دلیل بر تحقق موجودات دیگر می‌داند.

اما کدام یک از این پاسخ‌ها از ارزش منطقی برخوردار است و توان مقابله با نقدها و نقض‌ها را داراست. طبیعی است که باید استدلال علاوه بر پاسخ‌گویی و حل مسائل مربوطه بتواند در مقابل نقدها نیز سربلند بیرون آید در آن صورت است که می‌توان استدلال را میزانی برای تمایز بین توهم و واقعیت دانست. بدیهی است که بررسی تک‌تک این ادعاها در این مختصر میسر نیست فلذا اشاره‌ای گذرا به برخی خواهیم داشت و به صورت تفصیلی دیدگاه علامه را بررسی خواهیم کرد.

از فلاسفه اسلامی ابن‌سینا همراهی حس و عقل را برای اثبات عالم خارج ضروری می‌داند، در اندیشه او وظیفه حواس فقط عمل احساس است و احساس یعنی حصول صورت محسوس در ذهن توسط ابزارهای حسی، زیرا هر کدام از ابزارهای حسی قابلیت ادراک بعدی از جهان را دارا هستند؛ اما اینکه این محسوسات، آیا وجود عینی و خارجی دارند وظیفه عقل و وهم است در استدلال ابن‌سینا در واقع هم بر وجود عالم خارج استدلال می‌شود و هم بر اینکه این نتیجه از عقل به دست می‌آید:

«حصول المحسوسات فی الحواس إنما یکون السبب فیه استعداد الحواس له و لیس للحواس إلا الإحساس فقط و هو حصول صورة المحسوس فیها فأما أن نعلم أن للمحسوس وجوداً من خارج فهو للعقل أو الوهم» (ابن‌سینا، ۱۹۷۳ م: ۶۸).

بدین ترتیب با همکاری حس و عقل پی به وجود عالم خارج می‌بریم. ملاصدرا ادله‌ای را بر اساس دستگاه فلسفی خویش عرضه می‌کند بر اساس مبانی حکمت متعالیه که اصالت وجود رکن اساسی آن است، با پذیرش تحقق یک وجود که همان نفس انسانی یا نفس مدرک است تحقق

واقعیت به اثبات می‌رسد، با فرض تشکیکی بودن وجود و همین‌طور رابطی بودن وجودات ممکن، سایر مراتب وجود نیز اثبات می‌شود؛ زیرا از ویژگی‌های دیدگاه هستی‌شناختی ملاصدرا وجود رابطه‌ی علی و معلولی میان مراتب هستی است، با این فرض تحقق عالم خارج از ذهن و اثبات آن دشوار نیست. این استدلال بر دو اصل فلسفی اصالت وجود و تشکیکی بودن وجود مبتنی است. از آنجا که هستی حقیقت واحدی است و دارای مراتب تشکیکی است، از یک سو به مرتبه‌ای منتهی می‌شود که کامل‌تر از آن قابل تصور نیست و از سوی دیگر به مرتبه‌ای می‌رسد که ناقص‌تر از او قابل فرض نیست که هیولای اولی نام دارد استدلال دیگر بر ممکن بودن جسم، بر قیاضیت مطلقه الهی مبتنی است؛ و در استدلال سوم می‌گوید اگر سلسله ایجاد به جوهر جسمانی منتهی نشود لازم می‌آید که ممکنات منحصر در عقول باشند زیرا نفوس و طبائع صور و اعراض، وجودشان در گرو تحقق جسم است، وجودات غیر عقول تحقق دارند، پس جوهر جسمانی نیز در عالم خارج تحقق دارد (ملاصدرا، ۱۳۸۲، جلد ۳: ۵).

برتراند راسل، از فلاسفه معاصر غرب، علم به عالم خارج را برای انسان دارای قوه تعقل، امری غریزی می‌داند (راسل، ۱۹۱۲: ۳۹). جی.ای. مور استدلالی مبتنی بر فهم متعارف (common sence) ارائه می‌کند او می‌گوید «می‌توانم ثابت کنم که دو دست انسان وجود دارد. چگونه؟ با اینکه دو دست خود را بالا ببرم و ضمن اینکه با دست راست اشاره‌ای می‌کنم بگویم که «این یک دست است» و سپس ضمن اینکه با دست چپ اشاره‌ای می‌کنم بیفزایم که «و این یک دست است.» و اگر با این کار به خودی خود وجود چیزهای خارج را ثابت کرده باشم همه خواهید دید که می‌توانم این کار را به چندین و چند راه دیگر نیز بکنم» (مور، ارغنون ۷ و ۸، ۱۴۲). مور با بالا بردن دو دست خود و اشاره به آن‌ها نتیجه می‌گیرد که عالم خارج وجود دارد.

می‌توان گفت دغدغه اثبات عالم خارج در میان اندیشمندان غربی، به خاطر سلوک فکری و فلسفی آن‌ها که همراه با بروز و ظهور مکاتب ضد رئالیستی همچون سوفسطائیان و ایدئالیست‌ها در سنت فلسفی آن‌ها بوده است بیش از فیلسوفان مسلمان بوده است، به طوری که حتی تلاش اندیشمندان مسلمان همچون علامه طباطبائی نیز در واقع پاسخ به شبهات آن‌ها بوده است. در سنت فلسفی اندیشمندان اسلامی به خاطر جایگاه مستحکم عقل چنین جریاناتی قدرت حضور نداشته‌اند و یا اگر بوده‌اند هیچ‌گاه نتوانسته‌اند چالش فکری و فلسفی ایجاد کنند (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

واکاوی معرفت از منظر علامه طباطبائی (ره)

در رئالیسم معرفت‌شناختی مهمترین مسأله این است که آیا معرفت و شناخت یقینی نسبت به واقعیت مستقل از ذهن امکان پذیر است یا نه؟ عبارت دیگر آیا ذهن قادر است واقعیت را همانگونه که هست بشناسد و آنچه از صور و ادراکات در خود دارد حاکی از واقعیت خارجی است؟ آیا می‌توان از صدق و کذب این ادراکات سخن گفت؟ برای پرداختن به این موضوع، علم و معرفت را از دیدگاه علامه طباطبائی مورد بررسی قرار می‌دهیم. علامه در این باره می‌فرماید: «وجود العلم ضروری عندنا» (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۲۵۵) وجود علم نزد مدرک ضروری است و هر انسانی با اندکی توجه می‌یابد که دارای علومی است که بالوجدان برای او حاصل است. و بارزترین مصداق آن، علم به وجود خود مدرک است می‌توان آن را اینگونه بیان کرد؛ «من هستم» که یک قضیه وجدانی است و از بدیهیات به شمار می‌آید. ایشان در ادامه مفهوم علم را نیز بدیهی و بی‌نیاز از تعریف می‌داند «و كذلك مفهومه بدیهی لنا» (همان) بنابراین نمی‌توان علم را به نحو ایجابی تعریف کرد و برای او از جنس و فصل استفاده کرد. علامه طباطبائی هدف از بحث پیرامون علم را دستیابی به اخص خواص علم می‌داند «و انما نريد بالبحث في هذا الفصل الحصول على اخص خواصه» (همان). با اینکه مفهوم و اصطلاح علم نیازمند تبیین و شفاف‌سازی است ولی مفهوم آن به صرف التفات روشن خواهد شد، و بدیهی بودن مفهوم علم مانع از تعریف آن می‌شود زیرا هر مفهومی با مفهومی روشن‌تر از خود تعریف و تبیین می‌شود و این موضوع در مفهوم علم که خود مفهومی بدیهی است امکان ندارد. چیزی روشن‌تر از مفهوم علم و شناخته شده‌تر از آن نیست، زیرا علم یک حالت وجدانی است که موجود زنده دانا آن را در آغاز بدون هیچ ابهام و اشتباهی از ذات خود می‌یابد و چنین چیزی را هرگز نمی‌توان با مفهومی که از وضوح و ظهور بیشتری برخوردار باشد تعریف نمود (صدرا، ۱۳۸۸، ج ۳: ۲۷۸). بنابراین وقتی علم را تعریف می‌کنیم در واقع با اوصاف و ویژگی‌های خاصش آشنا می‌شویم. علامه طباطبائی در تعریف علم می‌فرماید: «فالعلم حصول امر مجرد من المادة لامر مجرد، و ان شئت قل: حضور شیء لشیء» (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۲۵۹). علم یعنی حصول امری مجرد از ماده برای مجردی دیگر و یا حضور شیء برای شیء دیگر. همینطور ایشان در اصول فلسفه و روش رئالیسم می‌فرماید: «مشاهده و تجربه به ما اثبات کرده‌اند که هنگام به کار بردن حواس، در نتیجه‌ی تأثیری که واقعیت مادی در ما پیدا

می شود که با به کار انداختن حاسه پیدا شده و با از کار بازداشتن حاسه از میان می رود. و مقارن این حال چیزی را به نام «ادراک» می یابیم (طباطبائی، بی تا: ۲۷). با دقت در تعریف علامه چند ویژگی علم روشن می شود:

علم امری وجودی است.

علم امری غیر مادی است.

عالم یا مدرک نیز مجرد و غیر مادی است.

ارتباط عالم با علم یا مدرک با ادراک، حضوری است.

علامه طباطبائی کاشفیت را نیز از خواص ذاتی علم می داند در این باره می فرماید: «واقعیت

علم واقعی نشان دهنده و بیرون نما - کاشف از خارج - است (همو، بی تا: ۴۱).

حاصل آنکه تعریف علم بخاطر بداهت آن غیر ممکن است و اموری که در راستای تبیین علم

بیان می شود در واقع ذکر ویژگی های علم است.

امکان و گستره معرفت

علامه طباطبائی دستیابی به معرفت را امری ممکن می داند، معرفت در اینجا به معنای ادراک مطابق با واقع جازم و ثابت که منطقیاً امکان خطا در آن وجود ندارد، است. ایشان درباره امکان پذیر بودن معرفت، برای انسان می گوید: منکر وجود علم، یعنی سופسطی اگر در همه چیز شک کند و منکر علم شود و بگوید من در همه چیز شک دارم، در واقع او به وجود علم اعتراف کرده است، «علم به اینکه او در همه چیز شک دارد»، بنابراین حصول علم، فی الجمله برای انسان ممکن است (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۲۷۳). بنابراین رویکرد شکاکیت معرفتی با بیان فوق طرد می شود.

ایشان معرفت حقیقی را علم و یقین مطابق با واقع می داند و معتقد است می توان به علم و معرفت یقینی دست یافت. یعنی اینکه حقیقی بودن و مطابق با واقع بودن ادراکات انسان (فی الجمله) ممکن است و معلومات بشر، علی رغم ادعای ایدئالیست ها، صددرصد خطا و موهوم نیست.

با توجه به اینکه علامه طباطبائی (فی الجمله) خطاپذیری ادراکات را می پذیرد، نمی توان رئالیسم او را رئالیسم خام به شمار آورد. زیرا در رئالیسم خام، ادراکات تناظر جزء به جزء با واقعیات عالم واقع داشتند، و آنچه از طریق ابزار ادراکی برای ذهن حاصل می شد بیانگر واقعیات

عالم خارج بود و این با خطاپذیر دانستن ادراکات، سازگار نیست. از سوی دیگر در رئالیسم انتقادی علاوه بر واقع‌نمائی معرفت، موضوع دیگری نیز مطرح است، و آن اینکه معرفت محصول اجتماع است، و یا بنا بر دیدگاه دیگری معرفت محصول خلاقیت ذهن نیز می‌باشد (ر.ک: بلیکی، نورمن، ۱۳۹۱: ۱۳۸ و قائمی نیا در: رئالیسم (مجموعه مقالات): ۶۰ و اندرو کلیور: ترجمه یارعلی کرد فیروزجائی در: رئالیسم (مجموعه مقالات): ۱۲۰). ولی در رئالیسم علامه ابعاد اجتماعی یا خلاقیت ذهن مطرح نیست، بلکه آنچه مهم است تلاش ذهن برای تمیز میان حقایق و پندارها می‌باشد. و این فرایند با میناگرایی معرفتی و ابتناء گزاره‌های غیربدیهی بر گزاره‌های بدیهی به سامان می‌رسد.

نتیجه‌گیری

رویکرد واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی نسبت به علم و معرفت بعنوان یکی از اساسی‌ترین رویکردهای سازنده مبانی فکری و نظری تمدن، ارتباط مستقیمی در ساختار، اهداف، ارائه‌ی الگوهای ارتباط اجتماعی یک تمدن دارد. علامه طباطبائی به‌عنوان یک فیلسوف واقع‌گرا، تلاش می‌کند واقع‌گرایی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی را اثبات نماید. در این مقاله به اختصار نتایج ذیل حاصل شد:

۱. در اندیشه علامه طباطبائی منظور از معرفت، مطلق علم و دانش و آگاهی است.
۲. معرفت به دو نوع حضوری و حصولی تقسیم می‌شود.
۳. معرفت‌های حضوری خطاناپذیر و معرفت‌های حصولی (فی‌الجمله) خطاپذیرند.
۴. علوم حصولی به علوم حضوری بازگشت می‌کنند.

مسئله‌ای که در اینجا در پی تبیین آن بودیم، در درجه اول تبیین رویکرد رئالیستی علامه طباطبائی بود. اینکه آیا معرفت یقینی و مطابق با واقع امکان‌پذیر هست یا نه؟ و پس از اثبات این مطلب، مسأله‌ی گونه‌شناسی رئالیسم علامه می‌باشد، یعنی اینکه رئالیسم علامه از نوع رئالیسم خام است یا از نوع رئالیسم انتقادی و یا اینکه با هر دوی این‌ها متفاوت است؟ علامه طباطبائی با پذیرش علم حضوری و بدیهیات اولیه که از سنخ علوم حصولی هستند امکان‌دستیابی به واقع را می‌پذیرند، و در واقع رویکرد رئالیستی خود را با علم حضوری شروع می‌کنند، که خطاناپذیری و

یقینی بودن از ویژگی های آن می باشد. ولی از آنجا که علوم حضوری شخصی هستند، به تنهایی نمی توانند غرض رئالیست را تأمین کنند، از این رو علامه با تمسک به بدیهیات و از جمله قضیه‌ی محال بودن امتناع و اجتماع نقیضین که اولی ترین قضیه‌ی بدیهیات اولیه می باشد، بنای رئالیسم معرفتی را تقویت می کند.

فهرست منابع

- ابن‌سینا، ابوعلی (۱۹۷۳ م). التعليقات. عبدالرحمن بدوی، قاهره. انتشارات الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- آکاشا، سمیر (۱۳۹۱). فلسفه علم. ترجمه، هومن پناهنده، چاپ چهارم، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر.
- بتون، تد و دیگران (۱۳۸۴). فلسفه علوم اجتماعی. ترجمه شهناز مسمی پرست، چاپ چهارم، تهران، نشر آگه.
- بیات، عبدالرسول و دیگران (۱۳۸۱). فرهنگ واژه‌ها، چ دوم، قم، انتشارات اندیشه و فرهنگ دینی.
- پاتنم، هیلاری (۱۹۷۶). «رنالیسم چیست؟» ترجمه حمید طالب و ابوالحسن حسینی، مجله ذهن، شماره ۱۴.
- پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (۱۳۹۳). «دو نوع رنالیسم؛ خام و انتقادی»، در: رنالیسم، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- _____ (۱۳۹۳). رنالیسم. تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- چالمرز، آلن اف (۱۳۹۰). چیستی علم درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی. مترجم، سعید زیباکلام، چ دوازدهم، تهران، انتشارات سازمان و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- حق‌شناس، علی محمد و دیگران (۱۳۸۰). فرهنگ معاصر هزاره، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر.
- راسل، برتراند (۱۳۵۲). مسائل فلسفه. منوچهر بزرگمهر، چ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۴). فلسفه معاصر ایران، تهران، نشر ساقی.
- صدرالدین شیرازی، محمد (۱۳۸۲). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة. ج ۵، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدر.
- طباطبائی، محمد حسین (۱۳۸۷). برهان. مهدی قوام صفری، چ دوم، قم، انتشارات موسسه بوستان کتاب.
- _____ (۱۳۹۰). نهایه‌الحکمه. غلامرضا فیاضی، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____ (بی‌تا). اصول فلسفه و روش رنالیسم. سید هادی خسروشاهی، قم، انتشارات مرکز بررسی‌های اسلامی.
- عارفی، عباس (۱۳۹۳). «معرفت و گونه‌های رنالیسم»، در: رنالیسم، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- عبدی، حسن (۱۴۰۱). «بررسی نقش فلسفه و جایگاه آن در تمدن اسلامی»، نشریه تمدن پژوهی، دوره اول، شماره اول، ص ۱۱۳-۱۳۰.
- لیدیمن، جیمز (۱۳۹۱). فلسفه علم. حسین کرمی، چ دوم، تهران، موسسه انتشارات حکمت.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸). آموزش فلسفه. جلد ۱ و ۲، چ هشتم، تهران، انتشارات شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۰). مجموعه آثار. جلد ۶، چ هشتم، تهران، انتشارات صدرا.
- معین، محمد (۱۳۶۰). فرهنگ فارسی. جلد دوم، چ هشتم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر.
- مور. جی. ای (۱۳۷۴). «برهان عالم خارج»، ارغنون، منوچهر بدیعی، شماره ۷ و ۸.

